



«آنتونیو گوترش» دبیرکل سازمان ملل با بیان اینکه امروزه، درگیری‌ها در مناطق مختلف، تأثیر خود را بر آسیب‌پذیرترین مردم جهان می‌گذارند، تأکید کرد: تردد کشتی‌ها در تنگه هرمز تقریباً متوقف شده است. به گزارش اقتصاد سرآمد، گوترش روز دوشنبه به وقت محلی در جمع خبرنگاران در نیویورک افزود: در خاورمیانه، حملات و اختلال در تردد دریایی در تنگه هرمز و دریای سرخ —در اطراف باب‌المندب —جابه‌جایی انرژی، کود و دیگر کالاهای اساسی را محدود کرده‌اند.

وی تصریح کرد: در همین حال، قیمت نفت از زمان آغاز درگیری حدود ۲۳ درصد بالاتر باقی مانده است. نرخ‌های حمل‌ونقل کانتنتری جهانی ۸۴درصد بالاتر از یک سال پیش هستند و هزینه کود و دیگر نهاده‌های اساسی نیز به‌شدت در حال افزایش است. دبیرکل سازمان ملل گفت: «در درگیری پس از تهاجم تمام‌عیار روسیه به اوکراین، حملات، مسیرهای کشتیرانی حیاتی برای صادرات نفت، غلات و دیگر محصولات کشاورزی را تهدید می‌کنند.»

وی تأکید کرد: این بحران‌ها شریان‌های تجارت جهانی را مسدود کرده و فشار شدیدی بر نظام جهانی غذا وارد می‌کنند. نتیجه روشن است؛ قیمت‌های بالاتر، تشدید گرسنگی، برداشتهای ضعیف‌تر و دشواری بیشتر — به‌ویژه برای آسیب‌پذیرترین مردم جهان.

گوترش تصریح کرد: حقوق و آزادی‌های کشتیرانی اصولی انتزاعی نیستند. آنها حقوق بین‌الملل هستند. این حقوق و آزادی‌ها برای صلح و امنیت بین‌المللی —و برای جریان یافتن غذا، انرژی و کالاهای اساسی که زندگی میلیاردها نفر به آن‌ها وابسته است — حیاتی هستند.

دبیرکل سازمان ملل گفت: بنابراین، درخواست من روشن است. ما به احترام کامل به حقوق بین‌الملل —از جمله حقوق دریاها و حقوق بشر—دوستانه بین‌المللی، حفاظت از کشتیرانی غیرنظامی، زیرساخت‌ها و دریانوردان غیرنظامی، حفظ حقوق و آزادی‌های کشتیرانی، پایان فوری حملات علیه کشتیرانی تجاری و زیرساخت‌های غیرنظامی در دریای سیاه،احیای کامل و رعایت حقوق و آزادی‌های کشتیرانی در تنگه هرمز و پایان حملات علیه کشتیرانی در دریای سرخ و اطراف باب‌المندب نیاز داریم.

گوترش گفت: گلوگاه‌های دریایی هرگز نباید به ابزار اجبار تبدیل شوند و تأمین غذای جهان هرگز نباید به خسارت جانی درگیری‌ها تبدیل شود.

دبیرکل س‌ازمان ملل در ادامه نشست خبری خود با خبرنگاران در نیویورک یادآور شد: در ماه مارس، ما یک کارگروه ایجاد کردم تا سازوکارهای عملی را که به‌طور مشخص برای رسیدگی به نیازهای بشردوستانه در تنگه هرمز طراحی شده‌اند، تدوین و پیشنهاد کند.



خطر را به صدا درمی‌آورد، اشاره به کاهش ۱۷ درصدی ظرفیت صادرات گاز قطر در پی حمله به مجتمع عظیم رأس لفان است. این تأسیسات، که قلب تپندهی صنعت گاز مایع کشور به‌شمار می‌رود، نه تنها بخش اعظم درآمدهای ارزی قطر را تأمین می‌کند، بلکه کلیت زنجیره‌ی ارزش انرژی این کشور را به گونه‌ای طراحی کرده که هرگونه اختلال در آن، قابل جبران را به‌بدین جایگزین نیست. تصور کنید مجموعه‌ای از خطوط لوله، پالایشگاه‌های سرمایشی و اسکله‌های صادراتی که با هماهنگی دقیق میلیاردها دلار ارزش افزوده ایجاد می‌کنند، ناگهان هدف حملات هوایی یا موشکی قرار گیرند. تعمیر و بازسازی چنین زیرساختی، نه‌در بازه‌ی چند هفته یا چند ماه، بلکه احتمالاً در طی سال‌ها امکان‌پذیر خواهد بود و در این میان، قراردادهای بلندمدتی که با ژاپن، کره‌ی جنوبی و هند منعقد شده‌اند، مشمول پهندهای فورس‌ماژور می‌شوند. این به معنای از دست رفتن سهم بازار به نفع رقبایی چون استرالیا و آمریکا است که پیش از این نیز در کمین فرصتی برای تصاحب جایگاه قطر در بازار رو به رشد آسیا بودند. اما نکته‌ی ظریف‌تر آنکه کاهش ظرفیت صادرات، صرفاً به معنای کم شدن درآمد نیست؛ بلکه هزینه‌های نگهداری از تأسیسات آسیب‌دیده و جریمه‌های احتمالی ناشی از نقض قراردادها، بار مضاعفی را بر سر دوش دولت می‌گذارد که با کاهش بودجه‌ی ۳۰ درصدی، عملاً ادار‌ی آن به یک کابوس مدیریت بدل می‌شود.

با این حال، نباید از تأثیر راهبردی بسته شدن تنگه‌ی هرمز بر اقتصاد قطر غافل شد، چراکه این تنگه به عنوان شاه‌رگ حیاتی صادرات انرژی در منطقه، نقشی بی‌بدیل در زنجیره‌ی تأمین و صادرات ایفا می‌کند. فایننشال تایمز به‌صراحت اشاره دارد که فلج شدن این آبراه، صادرات قطر را با اختلالی بنیادین مواجه ساخته و این عبارت «فلج» اغراقی نیست، بلکه واقعیتی تلخ در جغرافیای اقتصادی خلیج فارس است. اگرچه قطر تا انداز‌های از وابستگی به تنگه‌ی هرمز برای صادرات گاز خود کاسته و از مسیرهای جایگزین از طریق کانال سوئز یا خطوط لوله‌ی فراساحلی بهره‌می‌برد، اما حجم عظیم محموله‌های گاز مایع که با کشتی‌های غول‌پیکر متان‌دار به مقصد اروپا و آسیا حمل می‌شوند، همچنان به گذر از این آبراه باریک وابسته‌اند. بسته شدن تنگه، یعنی توقف عملی صادرات دریایی تا اطلاع ثانوی و انباشت شناورها در بنادر دوحه و رأس لفان، که خود نه تنها هزینه‌های دموار را به شدت افزایش می‌دهد، بلکه خطر آتش‌سوزی و حوادث زیست‌محیطی را نیز چندین برابر می‌کند. علاوه بر این، صنعت کشتیرانی قطر که طی سال‌های اخیر با سرمایه‌گذاری کلان در ناوگان حمل گاز توسعه یافته، ناگهان به بحران بیکاری و راکد ماندن سرمایه‌های سرگردان مواجه می‌شود؛ سرمایه‌هایی که بازدهی آن‌ها تنها در سایه‌ی تردد مستمر از مسیرهای آبی باز تضمین می‌گردد. بدین ترتیب، بسته شدن تنگه‌ی هرمز را باید نقطه‌ی عطفی در ویرایش شبکه‌ی لجستیکی قطر دانست که پیش از این، به عنوان یکی از کارآمدترین سیستم‌های صادراتی منطقه شناخته می‌شد.

در کنار این داده‌های میدانی، پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول مبنی بر کاهش ۸۶درصدی تولید ناخالص داخلی قطر در سال جاری میلادی، جای تأمل عمیق دارد. ایسن رقم، که در ادبیات اقتصادی حکایت از یک رکود شدید و تمام‌عیار دارد، نه تنها رشد صفر درصدی را برای دوحه به ارمغان می‌آورد، بلکه آن را به ورطه‌ی اقتباض اقتصادی می‌کشاند که پیامدهای اجتماعی ناگوارتری به دنبال خواهد داشت. کاهش تولید ناخالص داخلی به معنای کوچک شدن کیک اقتصادی است، در حالی که جمعیت مقیم و نیروی کار خارجی در قطر، همچنان بر حجم خود می‌افزایند؛ بنابراین، درآمد سرانه به شدت تنزل می‌یابد و دولت با چالش بزرگی در تأمین حداقل‌های معیشتی برای شهروندان و کارکنان بخش عمومی مواجه می‌شود. این کاهش تولید، ریشه در عوامل بنیادین دارد: نخست، افت فاحش درآمدهای صادراتی ناشی از حملات به تأسیسات و بسته شدن تنگه، و دوم، کاهش شدیدی سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به دلیل فضای مملو از ریسک نظامی. سرمایه‌گذاران

بین‌المللی که پیش از این، قطر را بهشت امنیت و سودآوری می‌دانستند، اکنون با جنگ، سرمایه‌های خود را به بازارهای دورتر و بی‌ثبات‌تری چون سنگاپور و زوریخ منتقل می‌کنند و این خروج سرمایه، حلقه‌ی نهایی زنجیره‌ای است که رکود اقتصادی را از یک پیش‌بینی آماري به یک واقعیت غیرقابل انکار بدل می‌سازد. افزون‌بر این، کاهش تولید ناخالص داخلی با افزایش بیکاری در بخش‌های خدماتی و ساختمانی همراه می‌شود، زیرا بسیاری از پروژه‌های عمرانی که مو‌تور اشتغال در دوحه بودند، به دلیل کمبود بودجه متوقف یا به تعویق می‌افتند و کارگران مهاجر که ستون فقرات اقتصاد قطر را تشکیل می‌دهند، ناچار به ترک این کشور می‌شوند و این خود، خلالتی‌روی کار ماهر را در میان‌مدت برای دولت ایجاد می‌کند. اما در این میان، شاید آسیب‌پذیرترین مؤلفه‌ی راهبردی قطر، اتکای آن به ذخایر انرژی عظیم به عنوان سپر دفاعی در برابر طوفان‌های مالی باشد. گزارشی که به استفاده‌ی قطر از ۵۰۰میلیارد دلار ذخایر



تصمیم به استفاده از ۵۰۰ میلیارد دلار، اگرچه در ظاهر راهگشا می‌نماید، اما در عمل، حکم پریدن شاخه‌ای را دارد که دولت روی آن نشسته است؛ چراکه پس از اتمام این ذخایر، دیگر هیچ پشتوانه‌ای برای مواجهه با بحران‌های احتمالی باقی نخواهد ماند و قطر در موقعیتی شکننده‌تر از هر زمان دیگری قرار خواهد گرفت

خود برای حفظ نقدینگی اشاره دارد، در واقع اعترافی تلخ به پایان یافتن دوران پول آسان» در این کشور است. ذخایر ارزی برای هر کشوری، حکم خط مقدم دفاع در برابر شوک‌های خارجی را دارد و مصرف بیکارده‌ی چنین حجم عظیمی، اگرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند از سقوط ارزش ریال و نکول در تعهدات بین‌المللی جلوگیری کند، اما در بلندمدت، قدرت چانه‌زنی دوحه را در مذاکرات مالی و سیاسی به شدت تضعیف می‌نماید. هنگامی که ذخایر ارزی به زیر سطح امن کاهش پیدا کند، سازمان‌های رتبه‌بندی اعتباری ناگزیر به تنزل درجه‌ی اعتباری قطر اقدام می‌کنند و این به معنای افزایش هزینه‌های استقراض برای دولت و شرکت‌های دولتی است. در چنین شرایطی، دیگر خبری از آن اعتبار بی‌نظیر قطری در بازارهای بین‌المللی نخواهد بود و بانک‌های اروپایی و آمریکایی با دیدی تردید به درخواست‌های وام دوحه می‌نگرند. از سوی دیگر، این ذخایر نه صرفاً پول نقد، بلکه ترکیبی از دارایی‌های مالی، اوراق قرضه‌ی خارجی و سهام در شرکت‌های چندملیتی است که با فروش شتابزده‌ی آن‌ها در شرایط بحران، ارزش واقعی دارایی‌ها به میزان قابل توجهی کاهش می‌یابد و دولت مجبور می‌شود با زبانی سنگین، نقدینگی مورد نیاز خود را تأمین کند. بنابراین، تصمیم به استفاده از ۵۰۰میلیارد دلار، اگرچه در ظاهر راهگشایی‌نماید، اما در عمل، حکم پریدن شاخه‌ای را دارد که دولت روی آن نشسته است؛ چراکه پس از اتمام این ذخایر، دیگر هیچ پشتوانه‌ای برای مواجهه با بحران‌های احتمالی آتی باقی نخواهد ماند و قطر در موقعیتی شکننده‌تر از هر زمان دیگری قرار خواهد گرفت.

با نگاهی جامع‌تر به مجموعه‌ی این تحولات، می‌توان دریافت که جنگ علیه ایران، صرفاً یک درگیری نظامی در مرزهای شرقی خلیج فارس نیست، بلکه آزمونی سرنوشت‌ساز برای مدل اقتصادی مبتنی بر «رانت انرژی» در منطقه به‌شمار می‌آید. قطری که طی دو دهه‌ی اخیر با تکیه بر درآمدهای گازی، توانسته بود از پوسته‌ی یک کشور کوچک صحرایی فراتر رود و در عرصه‌های دیپلماسی، رسانه‌ای و ورزشی صاحب نام و نفوذ شود، اکنون با معادله‌ای روبروست و

«سرآمد» بررسی می‌کند؛

اقتصاد انرژی قطر در محاصره

چگونه جنگ علیه ایران، معجزه گازی قطر را به کابوس تبدیل کرد؟

که در آن، امنیت نظامی و ثبات اقتصادی، دو روی یک سکه‌ی جدایی‌ناپذیرند. کاهش بودجه، توقف کمک‌های خارجی، آسیب‌به تأسیسات انرژی، بسته شدن آبراه‌های حیاتی و افت تولید ناخالص داخلی، همگی نشانه‌هایی از یک بیماری مرمن در ساختار اقتصادی قطر هستند که در دوران رونق، پنهان می‌ماند و در بحران، به یکباره آشکار می‌شود؛ وابستگی افراطی به یک منبع درآمدی واحد و عدم تنوع‌بخشی جدی به پایه‌های تولیدی و خدماتی. این درس تلخ برای سیاست‌گذاران دوحه، حکایت از آن دارد که حتی بزرگ‌ترین ذخایر گازی جهان نیز در برابر تصمیمات نظامی و ژئوپلیتیکی، بی‌دفاع و شکننده هستند و هیچ حجمی از ثروت نفتی نمی‌تواند جایگزین ثبات سیاسی و روابط مسالمت‌آمیز با همسایگان گردد.

از منظری کلان‌تر، سناریوی مذکور، زنگ خطری برای تمامی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس به‌شمار می‌رود تا بازنگری جدی در معادلات امنیتی-اقتصادی خود انجام دهند. تجربه‌ی قطر در این جنگ، نشان می‌دهد که هزینه‌های غیرمستقیم یک درگیری، چه بسا بسیار سنگین‌تر از هزینه‌های مستقیم آن باشد؛ هزینه‌هایی چون از دست دادن اعتماد سرمایه‌گذاران، تخریب زیرساخت‌های حیاتی، فرار مغزها و نیروی کار ماهر، و کاهش قدرت نرم منطقه‌ای که تا پیش از این، به دنبال ایفای نقش یک میانجی قدرتمند بود. اکنون، بین‌المللی، به دنبال ایفای نقش یک میانجی قدرتمند بود. اکنون، در سایه‌ی این بحران، قطر نه تنها در برابر تهدیدات نظامی و دفاعی، بلکه به عنوان نمونه‌ای از یک کشور «شکست‌خورده‌ی اقتصادی» در میان رقبای منطقه‌ای نظیر عربستان و امارات متحده‌ی عربی ظاهر می‌شود که هر یک به نوعی، از این بی‌ثباتی برای پیشبرد منافع خود بهره‌می‌برند. چه بسا که این کاهش بودجه و ذخایر، در درازمدت، زمینه‌ساز تغییر در توازن قدرت در شورای همکاری خلیج فارس گردد و قطر را از جایگاه یک بازیگر مستقل به عضو اسرکش، به سستی سوق دهد که ناچار باشد برای بقای اقتصادی خود، تن به توافقاتی بدهد که پیش از این هرگز حاضر به پذیرش آن‌ها نبوده است. در پایان، نباید از یاد برد که ارقام و آمارهای منتشر شده در گزارش فایننشال تایمز، هر چند هشداردهنده و مستند به نظر می‌رسند، اما تنها بخشی از واقعیت پیچیدگی پیش‌رو را ترسیم می‌کنند. پشت هر درصاف کاهش بودجه، هزاران خانواده‌ی قطری و مهاجر قرار دارند که زندگی روزمره‌ی آن‌ها با تعلیق یارانه‌ها، افزایش قیمت کالاهای اساسی و کاهش فرصت‌های شغلی، دچار دگرگونی می‌شود. پشت هر واحد کاهش صادرات گاز، قراردادهایی است که اکنون به دلیل شرایط فورس‌ماژور، یک‌باره رنگ می‌بازند و حق‌زاده‌ی رقبای دیرینه می‌دهند. و پشت هر دلاری که از ذخایر ارزی هزینه می‌شود، چشم‌اندازی از آینده‌ای است که در آن، قطر برای تأمین حداقل‌های معیشتی خود، محتاج کمک‌های بین‌المللی یا وام‌های سنگین خواهد شد و این بزرگ‌ترین تناقض تاریخی برای کشوری است که تا دیروز، بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی گاز مایع جهان به‌شمار می‌رفت. بنابراین، آنچه در این گزارش به عنوان «ویرانی اقتصاد قطر» از آن یاد شده، نه یک پیش‌بینی دور از ذهن، بلکه هشدار ی عینی بر اساس مدل‌سازی مالی و تجربیات مشابه در دیگر نقاط جهان است که نشان می‌دهد حتی ثروتمندترین کشورها نیز در برابر هیولای جنگ، جزو بی‌پناه‌ترین موجودات این کره‌ی خاکی هستند. شاید مهم‌ترین پیام این تحلیل برای مخاطب ایرانی و منطقه‌ای، تأکید بر این نکته باشد که ثبات اقتصادی، در گرو صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان است و هیچ کشوری، هر قدر هم که از ذخایر انرژی سرشار برخوردار باشد، نمی‌تواند هزینه‌های یک جنگ تمام‌عیار را برای مدت طولانی تحمل کند، مگر آنکه خواهان بازتعریف کامل هویت اقتصادی خود در نظم نوین جهانی باشد؛ نظمی که در آن، دیگر جایی برای انکاز صرف به درآمدهای نفتی و گازی باقی نخواهد ماند و تنها کشورهایی در این مسیر دشوار تاب می‌آورند که پیش از وزش توفان، زیرساخت‌های اقتصادی خود را بر پایه‌های دانش، نوآوری و تنوع‌بخشی استوار کرده باشند. قطر در این سناریو، اگرچه با ذخایری هنگفت وارد میدان شده، اما غفلت از این واقعیت بنیادین، آن را در آستانه‌ی ویرایشی خاموشی قرار داده است که شاید ماه‌ها و سال‌ها طول بکشد تا از میان آن، راهی به سوی بازسازی و بازیابی اعتبار از دست‌رفته بیابد.

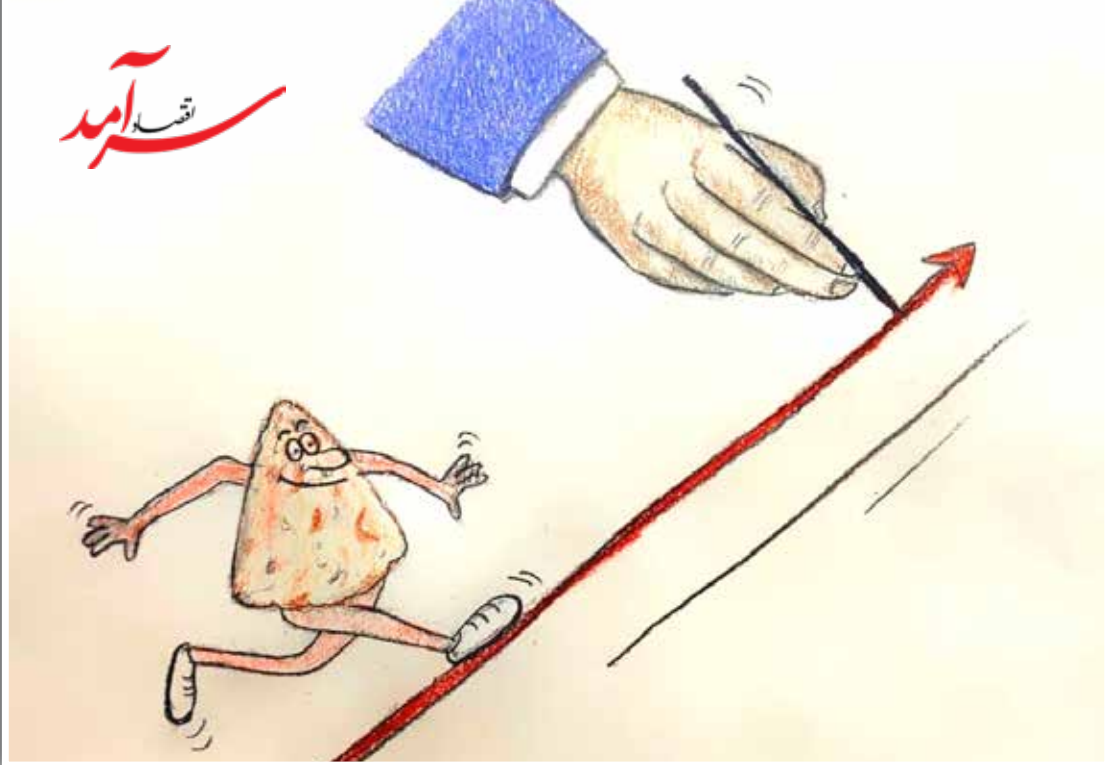
ژئوپارک جهانی قشم – جزایر ناز در گذر زمان

قاب دوربین



عکس: اصغر بشارتی

بدون شرح...



فریبا عزیزی – اقتصاد سرآمد